# مبحث استعمال لفظ در اکثر از معنا

## جلسه 77

**‌شنبه - 17/12/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

یکی از مباحث مهم در اصول، بحث استعمال لفظ هم زمان در دو معنا یا بیشتر است. که مشهور قائل به امتناع آن شدند و برخی به جواز آن بلکه وقوع آن شده‌اند.

اهمیت این بحث به لحاظ این هست که در مسائل فقهیه متعدده‌ای مطرح است. ما مثال‌هایی برای آن بزنیم:

مثال اول: گاهی خطاب عام متضمن امر به یک شیء عامی هست و لکن دلیل داریم که بعض افراد آن واجب نیست. مثلا خطاب آمده است که اکرم کل عالم ما دلیل داریم که اکرام عالم فاسق واجب نیست. برخی مثل صاحب کفایه فرموده‌اند دیگه نمی‌شود نسبت به عالم عادل تمسک کنیم به ظهور اکرم کل عالم در وجوب. چون بعد از این‌که فهمیدیم اکرام عالم فاسق واجب نیست اگر بخواهیم امر به اکرام عالم را در رابطه با عالم فاسق حمل بر استحباب بکنیم و در رابطه با اکرام عالم عادل حمل بر وجوب بکنیم این مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنی است و این محال است. و لذا یا باید اکرم استعمال شده باشد در جامع طلب یا در استحباب. و همین‌طور است که اگر امر به دو شیء تعلق بگیرد که دلیل داریم یکی از این دو مستحب است مثل اغتسل للجمعة و الجنابة. نسبت به غسل جمعه دلیل داریم که واجب نیست، ‌مرحوم صاحب کفایه فرموده‌اند که ما دیگر نمی‌توانیم به ظهور خطاب امر تمسک کنیم که از این خطاب وجوب غسل جنابت را بفهمیم.

مثال دوم: برخی مثل محقق اصفهانی فرموده‌اند: اگر خطابی داشتیم که نسبت به بعض مدلولش دلیل داشتیم که حمل بر ارشاد بشود، ‌مثلا اوفوا بالعقود نسبت به صحت عقودی مثل عقد بیع و یا لزوم آن ارشادی هست، ‌مفادش ارشاد به صحت و لزوم عقد بیع است و مفادش حکم تکلیفی نیست، حال اگر یک عقدی بود که صرفا متضمن التزام طرفین بود به یک فعل که خطاب اوفوا بالعقود نسبت به آن باید وجوب تکلیفی به وفاء باشد، در این‌جا اگر بخواهیم هم از اوفوا بالعقود ارشاد به حکم وضعی لزوم عقد در مثل عقد بیع بفهمیم و هم وجوب تکلیفی وفاء به عقدی که متضمن الزام و التزام است بفهمیم استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می‌اید. یا در آیه اطیعوا الله و الرسول که دلیل داریم امر به اطاعت خدا مولوی نیست، ارشاد به حکم عقل است به لزوم اطاعت خدا، وجوب مولوی اطاعت خدا معقول نیست، ‌همان‌طور که در بحث خودش مطرح شده. پس اطیعوا الله ارشادی است. اگر نسبت به و الرسول بخواهد وجوب اطاعت مولوی باشد مستلزم استعمال یک لفظ است در دو معنا.

مثال سوم: گاهی در روایات معنایی برای آیات ذکر می‌‌شود که غیر از معنای ظاهر آن آیه است. مثلا اتموا الحج و العمرة‌ لله استظهار شده کما این‌که در کلمات مرحوم آقای خوئی است که امر به اتمام حج است بعد از شروع آن یا امر به اتمام عمره است بعد از شروع در آن چه حج و عمره مستحب باشد چه حج واجب یا عمره واجبه باشد. اگر محرم شد مکلف به حج یا عمره واجب است آن را اتمام کند. و لکن در برخی از روایات استدلال شده به این آیه شریفه بر این‌که اتیان به حج و عمره تامه بر مکلف واجب است. ان العمرة واجبة علی الخلق لمن استطاع بمنزلة الحج فان الله یقول و اتموا الحجر و العمرة لله. حال اگر بخواهیم هم به ظاهر ابتدائی آیه بنابراین‌که استظهار بشود از آیه وجوب اتمام حج و عمره بر تقدیر شروع در آن و هم بخواهیم به این تفسیر و تطبیقی که در روایات صحیحه شده نسبت به این آیه ملتزم بشویم اشکال استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم می‌اید و لذا ممکن است کسی بگوید ما به قرینه این روایات باید از ظهور آیه رفع ید کنیم و حمل کنیم آیه را بر امر به اتیان حج و عمره تامه به نحو صرف الوجود. بر خلاف ظهور اولی آیه که مفادش بناء‌ بر تفسیری که مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند و یا برخی از بزرگان دیگر، این است که اذا بدأتم بالحج أو العمرة فاتموهما.

و همین‌طور است در همه مواردی که تفسیر می‌‌شود یا تطبیق می‌‌شود آیه بر مواردی که با ظهور اولی آیه سازگار نیست و بزرگان ما به عنوان بطون قرآن مطرح کرده‌اند. و لذا برخی به همین روایاتی که مفادش این است که قرآن هفت بطن دارد یا هفتاد بطن دارد، استدلال کردند بر جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا بلکه وقوع آن. که این را انشاءالله بعدا دنبال می‌‌کنیم.

مثال چهارم: در نماز بحث است که ما سوره حمد که می‌‌خوانیم قصد قرائت قرآن‌که داریم، ‌آیا می‌‌توانیم در کنار آن قصد انشاء دعاء بکنیم در مثل ایاک نعبد و ایاک نستعین یا قصد انشاء‌حمد بکنیم در الحمدلله رب العالمین یا طلب هدایت بکنیم در کنار قصد قرائت قرآن و قصد قرآنیت در آیه اهدنا الصراط المستقیم؟ برخی مثل شهید اول در ذکری و یا صاحب عروه و اکثر معلقین بر آن فرموده‌اند مانعی ندارد. ولی مرحوم شیخ طوسی فرموده است این کار درست نیست چون جمع بین قصد قرآنیت و قصد انشاء دعا یا انشاء حمد و مانند آن، مستلزم استعمال لفظ است در اکثر از یک معنا و این جایز نیست.

یا مثلا بحث است که در جواب سلام آیا می‌‌شود انسان بگوید سلام علیکم به قصد قرائت آیه قرآن‌که در قرآن آمده است سلام علیکم بما صبرتم؟ سلام علیکم طبتم. و چه بسا کسانی که این را جایز می‌‌دانند که انسان در کنار قصد قرائت آیه قرآن قصد جواب سلام هم بکند استفاده کردند از این مطلب در موارد شک در وجوب رد سلام یا شک در جواز رد سلام به این نحو. مثلا صبی‌ای است نمی‌دانیم ممیز است یا ممیز نیست، ‌سلام کرد در نماز به ما، ‌ما می‌‌خواهیم احتیاط کنیم، صاحب عروه فرموده است بگویی سلام علیکم قصدتان قرائت آیه قرآن باشد در ضمنش جواب سلام او را هم بدهید. یا چون مماثلت شرط است در سلام دیگری بر نمازگزار و جواب سلام توسط نمازگزار، یعنی اگر او گفت سلام علیکم ما هم باید بگوییم سلام علیکم اگر او گفت علیکم السلام ما باید بگوییم علیکم السلام و همین‌طور. اگر ما خواستیم مماثلت را رعایت نکنیم صاحب عروه فرموده است می‌‌گوییم سلام علیکم قصدمان قرائت آیه شریفه است در کنارش انشاء رد سلام هم می‌‌کنیم. گفتند شبیه این می‌‌ماند که ماموم در نماز می‌‌بیند که امام جماعت در نماز اخفاتیه مثل نماز ظهر که باید قرائتش را اخفاتیه بخواند دارد حمد و سوره را با صدای بلند می‌‌خواند ماموم می‌‌گوید و لاتجهر بصلاتک، ‌آیه قرآن می‌‌خواند هم به قصد قرائت آیه قرآن هم به قصد این‌که به امام جماعت متذکر بشود که حمد و سوره را آهسته بخواند. گفتند سلام علیکم را هم می‌‌تواند انسان قصد کند قرآن را و هم رد سلام را. بلک بحث این است که ابتداء به سلام هم ممکن است کسی بگوید جایز است به همین قصد که هم قرائت قرآن را قصد می‌‌کند و هم انشاء سلام و تحیت را به کسی که وارد مجلس شد.

این بحثی است که صاحب عروه هم مطرح کرده در العروة الوثقی محشی جلد 3 صفحه 15 دارد: لایجوز ابتداء السلام للمصلی و اما اذا قصد القرآنیة فلابأس به من نحو قوله سلام علیکم و لو غرض در کنار قصد قرآنیت سلام بر مخاطب هم هست. البته عده‌ای از محشین عروه اشکال کردند بر این مطالب. مثلا مرحوم آقای بروجردی حتی فرموده است قصد قرآنیت با قصد رد سلام هم تنافی دارد تا چه برسد به این‌که قصد قرآنیت در کنار انشاء سلام باشد.

این‌ها بحث‌هایی است که باید مطرح بشود و دنبال بشود و انشاءالله بعد از بحث از استعمال لفظ در اکثر از معنا که جایز است یا جایز نیست راجع به این فروع مختصری بحث می‌‌کنیم. بهرحال این بحث، ‌بحث مهمی است. ما در این‌جا در جهات عدیده‌ای بحث باید بکنیم:

جهت اول تحریر محل نزاع است. چون مرحوم ایروانی در این‌جا شبهه‌ای مطرح کرده قابل توجه است. ایشان در نهایة النهایة جلد 1 صفحه 54 فرموده:‌استعمال لفظ در اکثر از معنا یعنی چه؟ شبهه این است که اصلا معنای معقولی این بحث ندارد. چرا؟ برای این‌که مثلا لفظ عین فرض کنیم دو معنا دارد طلا و نقره، ما اگر لفظ عین را بگوییم ‌جئنی بالعین و مرادمان مجموع ذهب و فضه باشد، ‌مرادمان هم ذهب باشد هم فضه، هرکدام از این دو می‌‌شود جزئی از معنای مرکب. می‌‌شود استعمال مجازی. چرا بگوییم محال است؟ استعمال کردیم لفظی را که وضع شده بر خصوص ذهب و بر خصوص فضه در معنای مرکب از ذهب و فضه. این قطعا ممکن است.

اگر مراد این است که ما استعمال کنیم لفظ عین را و اراده کنیم خصوص ذهب را، منفردا و مستقلا، این معنایش این است که ما اراده نکنیم معنای فضه را از این لفظ. وقتی ما استعمال کنیم لفظ عین را در خصوص ذهب بانفراده و استقلاله، یعنی استعمال نکنیم آن را در معنای فضه، ‌بعد شما فرض بکنید که لفظ عین را در جئنی بالعین استعمال هم بکنیم در معنای فضه این معلوم است که محال است چون خلف است.

بله در آن جایی که ما می‌‌گوییم جئنی بالعین و اراده می‌‌کنیم مجموع ذهب و فضه را گاهی حکم انحلالی است گاهی حکم انحلالی نیست. مولی یک وقت می‌‌گوید جئنی بالعین و مرادش این است که واجب کند اتیان به ذهب را به وجوب استقلالی و واجب کند اتیان به فضه را به وجوب استقلالی که اگر عبد ذهب را آورد فضه را نیاورد امر به وجوب اتیان به وجوب ذهب را استعمال کرده ولی امر به اتیان فضه را عصیان کرده. امر به اتیان به ذهب ساقط می‌‌شود به امتثال و امر به اتیان فضه امتثال نشده. این یک فرض. یک فرض هم این است که امر به اتیان ذهب و فضه امر ارتباطی باشد به اتیان مجموع اتیان ذهب و فضه که یک امر ضمنی تعلق می‌‌گیرد به اتیان ذهب و یک امر ضمنی تعلق می‌‌گیرد به اتیان فضه وجوب اتیان ذهب و فضه می‌‌شود وجوب استقلالی واحد و لذا اگر ما ذهب ببریم فضه نبریم اساسا این امر را امتثال نکردیم.

این قابل تصور است. و لکن این مطلب که اراده از جئنی بالعین مجموع ذهب و فضه بشود گاهی احکمش انحلالی است گاهی حکمش ارتباطی است که منشأ نمی‌شود که ما یک بحث مستقلی بکنیم در این‌جا از استعمال لفظ در اکثر از معنا. جاهای دیگر هم همین است. اکرم زیدا و عمروا او هم قابل تصویر است که امر انحلالی باشد به اکرام زید یا اکرام عمرو یا امر ارتباطی باشد به اکرام هر دو. و لذ این بحث یک بحث قابل طرحی در این‌جا نیست.

این فرمایش محقق ایروانی به نظر ما ناتمام است. برای این‌که مقصود از استعمال لفظ در اکثر از معنا این است که استعمال کنیم لفظ را در هرکدام از یک معنا به نحوی که هرکدام از این دو مستقلا مراد باشد. مثلا لفظ عین را استعمال کنیم هم به نحوی که تصورا متحد باشد با ذهب و منطبق بر آن باشد مستقلا و هم تصورا متحد باشد با فضه و منطبق بر او باشد مستقلا. به جای این‌که دو بار بگوییم جئنی بالعین و از تلفظ اول اراده کنیم ذهب را و از تلفظ دوم اراده کنیم فضه را یک بار بگوییم جئنی بالعین برای ابراز هر دو معنا. نه این‌که مقصود ما از لفظ عین یک معنای واحد باشد که مرکب از ذهب و فضه است به حیث که منطبق بر ذهب تنها نباشد یا منطبق بر فضه تنها نباشد. شبیه این‌که ما زید بن عمرو و زید بن بکر را می‌‌خواهیم صدا بزنیم. به جای این‌که دو بار بگوییم یا زید یک بار می‌‌گوییم یا زید و مقصود ما از یا زید هرکدام از زید بن عمرو مستقلا و زید بن بکر مستقلا هست به حیثی که لفظ زید را تصورا منطبق می‌‌دانیم بر زید بن عمرو به تنهایی و بر زید بن بکر به تنهایی. و مقصود از تعبیر تنهایی این نیست که محقق ایروانی فرموده به شرط عدم استعمال در معنای آخر بلکه مقصود از تنهایی این است که منطبق باشد این لفظ بر این معنا به تنهایی و یعنی مستقل بدون این‌که جزئی باشد از یک معنای مرکب.

برای توضیح یک شعر عربی و یک شعر فارسی بخوانم:

شاعر عرب می‌‌گوید:‌ای المکان تروم ثم من الذی تمضی الیه فأجبته المعشوقا. می‌‌گویند می‌‌خواهی کجا بروی و با چه کسانی می‌‌خواهی دیدار بکنی؟ جواب می‌‌دهم معشوق. مقصود این شاعر هم معشوق به معنای قصری است که در سامرا بوده است و هم شخصی است که معشوق این شاعر بود که در سامرا زندگی می‌‌کرد. معشوق را این شاعر در معنای مرکب از قصر در سامرا و آن شخص معشوق خودش استعمال نکرد، بلکه لفظ معشوق را جوری استعمال کرد که منطبق باشد بر قصر در سامرا به تنهایی و مستقلا و بر آن شخص معشوق به تنهایی و مستقلا.

پس استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد یعنی استعمال لفظ در دو معنا مثلا به حیثی که هرکدام از این دو معنا را ما مستقل از دیگری ببینیم نه این‌که استعمال کنیم لفظ را در یک معنای مرکبی که هرکدام از این دو معنای موضوع‌له جزئی از آن معنای مرکب باشد.

اما شعر فارسی هرچند شعر چندان مناسبی نیست اما با عرض معذرت برای توضیح این شعر را می‌‌خوانم:

شاعر می‌‌گوید: ز گلپایگان شخصی رفت به اردو که قاضی شود، صدر راضی نمی‌شد، ‌به رشوت خری داد و بستد قضا را، اگر خر نمی‌بود قاضی نمی‌شد.

هم مقصود این شاعر این است که این شخص اگر خر را رشوه نمی‌داد صدر او را قاضی نمی‌کرد و هم مقصودش این است که در زمان حکومت جور اگر انسان نادان نباشد متصدی منصب قضا نمی‌شود. در این‌جا این لفظ را استعمال نکرده است شاعر در یک معنای مرکب بلکه استعمال کرده است به نحوی که منطبق باشد بر معنای اول مستقلا و بر معنای دوم مستقلا.

و لذا به نظر ما محل نزاع در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا واضح است. کلام واقع می‌‌شود در جهات دیگر بحث در جلسه آینده انشاءالله.

و الحمد لله رب العالمین.